



توبه

آگاه باشید که وقتی اشتباهی می‌کنید، فرصتی برای جبران نیز خواهید داشت. وقتی این را فهمیدید، می‌توانید به حقیقت درونی‌تان رجوع کرده و با قلبتان آشتی کنید و اجازه دهید تا از مرکز درونی‌تان، اشک‌هایتان جاری شوند. زیرا اشک قادر است، همه چیز را تغییر دهد.

این روایت «منصور حلاج»، صوفی‌ای که قابل قیاس با هیچ کس نیست، می‌باشد. گفته شده که بسیاری از آدم‌ها در گذشته به سبب گفتن حقیقت به قتل رسیده‌اند. مسیح را به صلیب کشیدند و منصور را قطعه‌قطعه کردند. مصلوبیت او با پاهایش آغاز شد و او هنوز زنده بود. بعد دست‌هایش را قطع کردند، زبانش را بیرون کشیدند، سپس چشمانش را درآوردند و او همچنان زنده بود. در پایان گردنش را زدند. ولی جرم منصور چه بود؟ تنها گناهش گفتن «ان‌الحق» بود. مردم نتوانستند او را تحمل کنند و او را به جرم کفرگویی دستگیر کردند و در میدان شهر قطعه‌قطعه‌اش کردند.

روز اعدام او، هزار نفر دورش جمع شدند و منصور بی‌گناه را زدند و تمسخرش کردند. اما منصور فقط می‌خندید. وقتی پاهایش را قطع کردند، او با خونس وضو گرفت. مردم پرسیدند که این چه کاری است که تو می‌کنی؟ او گفت: «شما چگونه با آب وضو می‌گیرید، جرایم و گناهان ما با خونمان ریخته می‌شوند، پس این خون، مطهر است. من وضو می‌گیرم تا برای نماز مهیا شوم.»

۱۳۴ ■ تمثیلهای عرفانی

وقتی می‌خواستند دست‌هایش را قطع کنند، او گفت: «یک لحظه مصبر کنید! می‌خواهم دعا کنم. بدون دست‌هایم، دعا کردن برایم سخت است.» سپس به آسمان نگاه کرد و گفت: «الهی، نمی‌توانی فریبم دهی! من همین حالا هم تو را درون همه آدم‌های اطرافم می‌بینم. توبه به شکل دشمن و ذقاتل آمده‌ای؟ من فریب نمی‌خورم، زیرا تو می‌توانی هر جا که بخواهی بیایی. من تو را در همه جا و در همه حال خواهم شناخت، زیرا تو را از درون قلبم شناختم!»

مردم به سر و روی منصور سنگ و کلوخ می‌انداختند و او را مسخره می‌کردند، اما منصور می‌خندید. او ناگهان شروع به گریه کرد، زیرا «شبلی» تنها دوست و شاگردش، گلی برایش پرت کرده بود. مردم گیج شدند و علت گریه‌اش را پرسیدند. منصور گفت: «مردمی که سنگ پرت می‌کنند، نمی‌دانند چه می‌کنند ولی شبلی می‌داند. او سخت بتواند مورد عفو و بخشش خداوند قرار گیرد.»

پس از قتل منصور، وقتی از شبلی پرسیده شد که چرا گلی برای او پرت کردی، شبلی گفت: «من از مردم ترسیده بودم. ترسیدم که اگر چیزی بر سر منصور پرت نکنم، آنها به من حمله کنند. در ضمن سنگ هم نمی‌توانستم بیاندازم، زیرا دانستم منصور بی‌گناه است. در نتیجه در مقابل ترس از خشم مردم تسلیم شدم و گلی برای منصور پرت کردم. منصور از ترس من آگاه بود و به همین دلیل گریه کرد.»

اشک‌های منصور، شبلی را به کلی تغییر داد. او برای توبه و تسلیم دلش در راه خدا، حدود دوازده سال اشک ریخت و زحمت کشید. دوازده سال در بدری، خانه به دوشی، گدایی و دائماً اشک ریختن. او در تمامی عمرش در حال توبه کردن بود و می‌گفت: «قاتل منصور من هستم. هیچ کس در دنیا در قبال مرگ او پاسخگو نیست، زیرا من می‌دانستم و می‌توانستم جلو مردم را

توبه ■ ۱۳۵

بگیرم، اما تسلیم ترس از مردم شدم.»

توبه، اتفاق بسیار عمیقی در شماست و اگر بتوانید اهمیت آن را درک کنید، نه تنها از طریق اشک‌هایتان، بلکه از تمامی سلولهای بدنتان خارج شده و تبدیل به خلوص و پاکی عمیقی می‌شود.

در توبه، گریستن کمکی بسیار بزرگ است. اما در فرهنگ ما جا افتاده که نبایستی مردها اشک بریزند. تحت هر شرایطی هم که باشند، نبایستی اشکی در چشمانشان دید! در مورد زنها نیز، گریستن حکم حيله و نیزنگ را دارد. در حالی که در بیان احساسات و بروز هیجانات فقط با گریستن می‌توانیم خودمان را آزاد کنیم و درد و زخم درونی‌مان را بیرون بریزیم. اگر دردی بخصوص و عمیق داریم و سعی در مخفی کردن آن داشته باشیم، این مسأله می‌تواند ما را سخت، یخ‌زده و جدی نماید. مردم تقریباً شبیه به قالب‌های یخ شده‌اند. آنها در قبال هم هیچ حرارت و عشقی ندارند، زیرا عشق دارای حرارت و گرماست. اگر گرمای عشق وارد بدنمان شود، یخ‌هایمان شروع به آب شدن می‌کنند و وارد وجد و سرور می‌شویم. زیرا شادی سرد و یخ‌زده نیست. برای توبه کردن، اگر گریه نکنیم، پس چگونه می‌توانیم درونمان را خالص و پاک کنیم؟ برای توبه هرگز دیر نیست. گریه کنید و از درونتان اشک بریزید، زیرا اشک‌ها قادرند درونتان را بشویند و آن را از هر زخم و ناخالصی‌ای، پاک نمایند.

برگرفته از کتاب : تمثیل های عرفانی

مترجم : فلورا دوست محمدیان

www.osho.persianblog.com

www.iranosho.0catch.com